

آداب طریقت و خدایابی

این کتاب نمونه کاملی از امتزاج دو فلسفه اسلامی و هندوئی می باشد که تراوش افکار بلند پرواز دانشمندان هندی است .

سابقاً قمتهائی از این کتاب از زنده در مجله مهر شماره ۱ ص ۴۴-۴۵ از نظر خوانندگان گذشته است اینک مجله مهر بخوانندگان مژده میدهد که این رساله مهم عرفانی که يك نسخه از آن در کتابخانه استاد دکتر تارا چند در دهلی موجود است و نسخه دیگر از آن در کتابخانه مجله مهر می باشد با هتتم آقای جلالی نائینی دانشمند ایرانی و آقای دکتر تارا چند علامه هندی با مقدمه و فهرست زیر چاپ است .

نظر با اهمیت موضوع برگی چند از این کتاب که بر بیرامون وحدت وجود نگارش یافته در زیر از نظر خوانندگان مجله میگذرد .

بدان که آن ذات برهم و هستی محض که یگانه و یکتا و منزله است و هیچ نام و نشان و رنگ و صورت را به او راه نیست بعد از آن که او را خواهش آفرینش پیدا میشود و خود بخود می خواهد که کمالات خود را ظاهر سازد و به چندین صورتها و رنگها پیدا می گردد، همان ذات یگانه را تمینی رومی دهد که آن تمین را من گویند و این من سبب پیدائی و علت وجود خلق می گردد - و همان ذات مطلق از مرتبه اطلاق و یقیدی خود فرود آمده و تنزل نموده (۱) چندین ذاتها گردیده، جلوه مینماید و بعالم ظهور و شهود می آید و هر ذات و هر شخص را منی علی حده پیدا میشود .

و بدان که من و چیت هر کرا اصل و بیخ همان من : برهم است و چون این من و چیت از جمیع تعلقات و قیدها گذشته رجوع باصل خود کند، و ذات برهم را بشناسد، محوشناخت او گردد و از خاصیت های آب و گل برآمده در ذات برهم فانی شود ، و باو باقی گردد -

چنانچه انگشتری (۱) و گوشواره و جمیع زربینه آلات بعد از شکستن صورت و دور شدن تعین ظلامینماید و بس وجز ذات طلا چیز دیگر نباشد .

این همه تعینات عالم و این موجودات ازهر رنگ و صورت که بنظر درمی آید، جز صورت اندیشه و خواهش برهم و حق میدان که همان خواهش و اندیشه برهم به چندین صورتها و نقشها و رنگها جلوه گر میگردد ، و بظهور میآید ، و این نمودها را در واقع (۲) چیزی نتوان گفت - بجهت آن که فانی و ناپاینده است و موجهای دریای غفلت و اطمینان است و نیز هیچ وبی اعتبار هم نتوان گفت چرا که بنظر در می آید و نمود و ظهور (۳) تمام دارد .

ماحصل آن که کاروبار این عالم و غوغای این جهان چون خواب دیدن دورود را است که خواب بیننده در خواب خود احوال را میگذراند و مشغول بکاروبار میباشد و در آن زمان ماجرا و واقعه را خواب تصور نمیکند ولی (۴) بعد از بیدار شدن معلوم میکنند که این همه که دیده شد آنچه در عالم خواب روی داده بود اصلی و اعتباری نداشت همچنان چون کسی بشناخت پروردگار رسد ، و گویان پیدا کند و محو مشاهده نور حق گردد ، به یقین بداند که این همه مراتب وجود که پیش او آمده بود ، و او آن همه را گذرانیده بود ، چیزی نبوده و وقوعی و نفس الامری نداشته . و بدان که اصل کار محو شدن در ذات برهم است که در بیداری و خواب و نشست و خاست (۵) و خوردن و خفتن و ایستادن و راه رفتن و در جمیع احوال آنچه بینی و آنچه ترا پیش آید ، هم در احوال ذات برهم نموده ناظر جمال با کمال او باشی ، و یک نور کامل را در همه جا و همه چیز بینی و لمحّه از یاد او غافل نشوی و بینائی خود را بینائی اودانی ، و شنوائی ، و گویائی خود را شنوائی اودانی ، همچنین هر کاری که از تو آید از او دانی و خود را در همه حالات و حرکات و سکنتات چون قلم در دست کاتب بی اختیار بینی و وجود ذات خود را محو وجود و ذات اوسازی و این عالم را با این همه بدبیه و غنغله و کثرت و غوغا از آسمانها و اختران و زمین و کوهها و دریاها و آبادانیها و جنگل های پر از حیوانات بری و بحری و وحوش و طیور و چرنده (۶) و خزننده و پرنده و انواع موجودات که می بینی جز جلوه یک ذات کامل برهم تصور نکنی و بدانی و یقین نمائی که آن ذات پاک که عقل خالص است در تمامی تعینات و همگی مظاهر موجودات ظهور میفرماید ، و این عالم از روی اندیشه و

(۱) م : انگشترین . (۲) م : چیزی بر اصل واقع . (۳) م : نمود ظهور .

(۴) م : زمان چرا آنرا جز خیال در واقع و نفس الامر نمیکند و بعد .

(۵) م : و خواست : (۶) م : طیور از چرنده .

خواهش او وجود گرفته است (۱) .

خود بخود بود عشق جلوه کنان	پیشتر (۲) از ظهور کون و مکان
ساخت آئینه زهر دو جهان	خواست تا حسن خویشتن بیند
حسن او بود سر بسر احسان	جلوه گر گشت در مجالی حسن

فانی

ذات پاك برهم هستی مطلق را که بی نام و نشان و صورت و رنگ و بی حد و نهایت است و بی تغییر و انقلاب و از جمیع قدها و نسبتها منزّه و میرا و پاك و لطیف بحدی است که طلوع کمال بزرگی او از احوال و غروب نیست و با وجود بود او هیچ چیز را و هیچکس را وجود و بود نیست ؛ باید که قبله همت خود سازی و مستغرق یاد او باشی و آنچه از تعینات گوناگون و موجودات از حد و شمار بیرون و بلند و پست و سیاه و سفید و سرخ و زرد و از هر جنس که در این عالم بینی سرتاسر مظاهر جلوه های ذات حق و مجالی کمالات نور مطلق دانسته به دل خود اعتقاد کنی و در این نمود های رنگارنگ غیر او را وجود و بود نیست ، و همان يك ذات کامل است که از هر رنگی جمال خود را مینماید و از هر بوئی کمال خود را جلوه میفرماید، باین عقیده بوده **اهنکار** را از خود دور کنی و خود را در میانه نبینی و چون بی **اهنکار** شوی، ناچار بمرتبه موجه برسی و دیگر ترا باین عالم کار نماند .

فانی می فرماید :

از (۳) خودای عشق، بیخودم گردان که من از خود بتر نمیدانم
تا کنم جای در حریم وصال که جز آن مستقر نمیدانم
این عالم را که می بینی و این تعینات موجودات رنگارنگ که بنظر درمی آید، چیزی نیست ، وجود و بود ندارد ، و نمایی بیش نیست در رنگ درفش هر يك از پرتو حضرت نیر اعظم که مانند آب مینماید و چون تحقیق کرده شود معلوم گردد که آنچه مینمود آب نبود، همچنان این جهان هم همین نمود دارد ، وجود و بود ندارد .

بدان که پیدا کننده این عالم و وجود بخشنده این جهان ذاتی است منزّه و لطیف که رنگ و صورت و نقش و نام و نشان را به او راه نیست و فکر و اندیشه های عاقلان و باشنده های هر سه عالم از ادراک و دریافت قاصر و کوتاه است ، و او بی نظیر و بی شبیه و بی ضد و تغییر و انقلاب است و از حد و نهایت بیرون و طلوع و غروب ندارد ، و او را **پرم آسمان** میگویند که درین عالم تصرف و قدرت او ظاهر میشود با وجود آنکه از جمیع نامها و نسبتها مبرا و برتر

(۱) م : گرفته و موجود گردیده است . (۲) م : گردیده فانی پیشتر .

(۳) م : فانی از .

است هر کجا رنگ و هر کجا صورت بینی همه جلوه کمال اوست ، و اوست که همه ظهور اوست .

نور ذات مظهر کل صفات	ای (۱) جمالت آفتاب کاینات
نور ذات عین نور و نور عین	ای جمالت آفتاب مشرقین
ز آنکه بی ما محو در ذات توایم	ما همه بی ما ظهورات توایم

فانی

منشاء پیدای عالم و سبب آفرینش جهان را از من بشنو که آن پر مآسمان ، و آن هستی مطلق از روی خواهش او در ذات او بخودی خود ظهوری شد در رنگ آن که عکس شخص در آینه افتد ، و قدرت موجود ساختن ، و قوت معدوم کردن آن با هم بیکبار پیدا گردید ، و این اندیشه واراده یکایک در ذات او بجنبید . و از جمله کمالات ذاتی او و قدرتهای بی نهایت او یک قدرت این آمده که وجود این عالم را که بر همنند گویند ، پیدا کرد ؛ و قدرت دیگر این آمده که باعث تعینات جانها گردید و آن ذات پاک از روی تنزل در مراتب عالم شهود جلوه گر گردید ، و تمثیل ظهور او نموده های آبست که از روشنی حضرت نیر اعظم هزار هزار تاب و درفش بنظر درمی آید و در حقیقت همان یک ذات آب است که بچندین نمودها و صورتها پیش دیده بیننده می آید (۱) یا مانند جوش زدن دریاست که دریا جوش زند ، آب دریا هوا شده رو بیلا کند و در آن حالت آنرا بخار گویند ؛ و همان بخار چون غلیظ شود و توتو نشیند آنرا ابر نامند ؛ و چون ابر قطره قطره در بارندگی در آید آنرا باران گویند ، و باران چون بزمین آید ، و جمع شده و یک جا گشته روان گردد ، آنرا سیل خوانند ؛ و باز آن سیل چون رفته رفته به دریا رسد ، دریا گردد ؛ و درین همه تعینات و نامها که مذکور شد چیزی بقیار از آب دریا نبود ؛ آخر چون به اصل خود رسد هیچ نامی و نشانی نماند - همچنان این همه نمودها و وجودها و تعینات رنگارنگ عالم در حقیقت همان یک ذات کامل اصل است که او نمود دارد و اوست که بچندین تعینات و نامها و نشانها ظهور میفرماید .

فانی گوید :

اوست باقی مابقی نقش سبوست	آن (۱) که جسم و جان ظهور نور اوست
گاه در بطحی ، گه در کوه طور	هر کجا خواهد کند آنجا ظهور
گاه در ذره (۲) گهی در کاینات	گاه در کعبه ، گهی در سومنات
گاه در ذات و گهی در نعمت و اسم	گاه در عقل و گهی در طبع و جسم
صورت رأی جهان آرای اوست	این همه نقش تجلی های اوست